پیوست شماره ۵ : شواهد عدم تشیع ابن ابی الحدید- مسئله خلافت

درآمد

از زمانی که یادم می آید،هنگامی که خطیبان بر سر منبر برای اثبات مدعای خود به کلمات ابن ابی الحدید معتزلی اشاره می کردند،سخنانی که شنیده بودم در گوشم زنگ می زد که این سخنان نزد اهل سنت جایگاهی ندارد.آن ها ابن ابی الحدید را قبول ندارند و من در فکر فرو می رفتم که مگر او از اهل سنت نیست؟پس چرا؟

بعدها که به حساب دنیای ظاهر،قدی بلند کردم و وارد فضای مباحثات کلامی شدم، به صراحت دیدم که آن ها ابن ابی الحدید را شیعه می دانند و می گویند منافقانه وارد جماعت ما شده است و کلمات شیعیانی را به خورد ما می دهد که علیه ما احتجاج کنید.مگر شما قائل نیستید به تقیه؟! مصداق بارز تقیه،جناب ایشان است.(داستان تقیه،هم خود قصه پرغصه ای است که بدفهمیده شده از جانب جامعه اهل سنت و حتی مجموعه قابل توجهی از جامعه شیعه که البته مجال دیگری می طلبد)

تا جایی که در یکی از این مباحثات با یکی از سلفی ها،مقابل من شواهدی متعدد برای بیان سخن خودش آورد از کتب شیعه.آخرین شاهد از کلام ابن ابی الحدید در شرح بود!

تکلیف چیست؟چگونه می توان برای این آقای سلفی ثابت کرد و برای ناظر منصف،که ما قصد بهره برداری سیاسی نداریم.اعتقاد کسی را که نمی توان جعل کرد.واقعاً معتزلی است.سنی است.

این ها در ذهن من بود.همیشه شنیده بودم که علمای شیعه در مقابل این سخن به مقدمه کلام ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه استناد می کنند که «**الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الفاضل**[1]» که ببینید مفضول را که خلیفه اول باشد ترجیح داده است بر فاضل که علی علیه‌السلام است و این را به خدای نسبت می دهد.ولی شاید این یک عبارت برای اثبات چنین مدعای بزرگی کافی نباشد.

همین بود که بیست جلد کتابش را خواندم.محصول این خواندن ها اطمینان کاملی بود به این که شخصیتش یک معتزلی تمام قد است،بدون تردید از اهل سنت است،برای دفاع از عقایدش مقابل هر کسی -شیعه باشد یا اشعری که البته سهم بیشتر در کتابش بگوییم از آنِ شیعیان است- با صلابت و استواری می جنگد،به طعن و استدلال در تضعیف رقبایش می کوشد و هیچ کدام از مهمّزات شیعه را(دقت کنید در این کلمه یعنی آن چه یک شیعی امامی را از

سایر مکاتب جدا می کند و ممتاز می سازد)دارا نیست.

اما اطمینان من طبیعی است که دردی از خوانندهٔ دوا نکند. رهاوردم از این سفر، شواهد و قرائنی بود که آورده بودم به عنوان مشتی از خروار تا ثابت کند این ابی الحدید از ما نیست.

اما قبل از بررسی شواهد نیاز است توضیحی در مورد مرام فکری او بدهم تا مشخص شود هر کس که در محبت علی علیه السلام قلم زد شیعه نیست و مالک شیعه بودن، محبت و حتی برتری دادن حضرتش بر باقی صحابه نیست.

مقدمه

مکتب اعتزال

این مکتب در اوایل قرن دوم هجری توسط واصل بن عطا پدید آمد.وجه تسمیه این گروه نیز به اعتزال و جدا شدن همین جناب واصل از استاد خودش حسن بصری برمی گردد.شاخصه معتزله، بهره گیری از عقل و تفکر عقلانی بوددر مقابل رویه اهل حدیث.این گروه هنگامی که ظواهر با نتایج استدلالات عقلی آن ها سازگار نبود،ظواهر را متناسب با فهم عقلی خویش تاویل می کردند.

معتزله خود به دو گروه معتزله بصره و معتزله بغداد تقسیم می شوند.در این میان آرای بغدادیون نزدیکی بیشتری به نظرات امامیه دارد.یکی از بزنگاه های این اختلاف مسئله ای است با عنوان تفضیل.[2]

افضل صحابه؟

یکی از سوالات کلیدی در میان مسلمانان از همان ابتدا، این بوده است که کیست افضل صحابه؟پاسخ شیعیان روشن است، اما در میان اهل سنت گروه ها و نحله های مختلف متصدّی پاسخ شده اند که در این میان معتزله خود به دو قسمت تقسیم میشوند:

نسل اول از معتزله بصره ترتیب فضیلت را ترتیب خلافت می دانستند؛یعنی ابوبکر،عمر،عثمان و علی علیه السلام.[3]

اما در مقابل،معتزله بغداد معتقد بودند که علی علیه السلام برترین مردمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است.[4]

و البته برخی از جماعت معتزله نیز در این مسئله توقف داشتند و رای به برتری هیچ یک از صحابه نمی دادند.البته این گروه در برتر بودن حضرت از عثمان تردید نداشتند![5]

معتزله بغداد با اتخاذ چنین موضعی مقابل بخش عظیمی از اهل سنت ایستاده اند.امروزه در میان اهل سنت (به خصوص سلفی ها)این سخن بسیار تکرار می شود که اجماع در میان امت اسلام وجود دارد و همه می گویند که ابوبکر افضل است و سپس باقی خلفا به همان ترتیب خلافت در فضیلت(و شیعه هم که جزء مسلمانان نیست که اختلافش مشکلی ایجاد کند در اجماع!) و همین است که متعصبین اهل سنت –از جمله ابن کثیر و ذهبی-می گویند: کسی که اعتقادش این باشد شیعه است بلکه غالی است(شیعه غالی مرتبه دوم از تشیع است) و البته جای شکرش باقی است که چنین واوری شخص را به مرحله بدعت کبری و مرتاب

کفرآمیز تشیع نمی رساند.[6]

این نکته را نیز باید توجه داشت که مسئله تفضیل امری است و مسئله انکار و طعن نسبت به صحابه امری دیگر.معتزله-از هر صنف و گروهی- مانند هر سنّی دیگری،نسبت به خلفا ارادت بسیار داشتند.فقط در مقام توزیع این ارادت، سهم بیشتری از آن ِامام بود.همین وبس! پس در مسئله برائت که جوهره مذهب تشیع و نقطه کانونی فرق یک شیعه با سنّی است، یک معتزلی در صف مقابل می ایستد.

همه این ها را گفتم تا اگر دیدیم ابن ابی الحدید داد سخن می دهد و مردانه در وصف امیرالمومنین جمله سرایی می کند یا در مقامی علی علیه السلام را بر تمامی صحابه ترجیح می دهد یا طلحه و زبیر را به جرم مخالفت با حضرتش طعنه می زند یا معاویه را به شدت مذمت می کند،او را به سرعت شیعه ندانیم.او در واقع کار بزرگی نمی کند و به مقتضای مرام و مکتب خود که اعتزال است قلم می زند.شاهد سخن این که هر جا نزاع بین مکتب اعتزال و مکتب تشیع در می گیرد،مدافعی است سرسخت در دفاع از حریم خویش.مقدمه را کوتاه کنم تا برسم به بیان شواهد.

خلافت از دیدگاه ابن ابی الحدید

شواهد فراوان است و سعی می کنم آن ها را در مجموعه های منظم تقدیم کنم.سوالی که بر پایه آن مطالب را تنظیم می کنم این است که شاخصه های فکر شیعی چیست (که هر کس شیعه باشد طبیعتا باید چنین شاخصه هایی را دارا باشد) و آیا دیدگاه ابن ابی الحدید با این شاخصه ها همانگ است؟

طبیعتاً در میان شاخصه ها آن چه یک شیعه را از میان سایر فرق ممتاز می کند دیدگاه خاص او نسبت به موالی متقیان است.ما باور داریم که حضرتش منصوب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند،حضرت در طول عمر مبارکشان مکرراً بر وصایت و جانشینی حضرت تاکید کردند،او را به عنوان امیرالمومنین مطرح کردند در ماجرای غدیر برای او بیعت گرفتند...اما پس از وفات حضرت،امت در حق او جفا کردند و دیگری به جای او نشاندند و کردند به تعبیر جناب سلمان و نکردند.

گام اول: انکار نصّ بر خلافت امام علی علیه السلام

او می گوید:ما هیچ نصّی(نص یعنی کلام صریحی که قابل تاویل نباشد)بر خلافت امیرالمومنین نداریم و در تمام کتاب خود برای نکته اصرار می ورزد.(کسی که این نقطه جوهری را نپذیرد چگونه می تواند شیعه باشد؟)

الف) لم یکن هناک نصّ صریح

> **و اعلم أن الآثار و الأخبار في هذا الباب كثيرة جدا و من تأملها و أنصف علم أنه لم يكن هناك نص صريح و مقطوع به لا تختلجه الشكوك و لا تتطرق إليه الاحتمالات كما تزعم الإمامية فإنهم يقولون إن الرسول ص نص على أمير المؤمنين ع نصا صريحا جليا ليس بنص يوم الغدير و لا خبر المنزلة و لا ما شابههما من**

> **الأخبار الواردة من طرق العامة و غيرها بل نص عليه بالخلافة و بإمرة المؤمنين و أمر المسلمين أن يسلموا عليه بذلك فسلموا عليه بها و صرح لهم في كثير من المقامات بأنه خليفة عليهم من بعده و أمرهم بالسمع و الطاعة له و لا ريب أن المنصف إذا سمع ما جرى لهم بعد وفاة رسول الله ص يعلم قطعا أنه لم يكن هذا النص و لكن قد سبق إلى النفوس و العقول أنه قد كان هناك تعريض و تلويح و كناية و قول غير صريح و حكم غير مبتوت و لعله ص كان يصده عن التصريح بذلك أمر يعلمه و مصلحة يراعيها أو وقوف مع إذن الله تعالى في ذلك.[7]**

عبارات را ببینید.می گوید مقابل قول امامیه که گمان می کنند نصوص صریح مختلفی غیر از حدیث غدیر و امثال آن وجود دارد که دلالت بر خلافت امیرالمومنین می کند ما نظر دیگری داریم که این نظر منصفین است.**هیچ شکی نیست که انسان منصف وقتی جریانات بعد از وفات رسول خدا را می شنود به قطع می رسد که چنین نصی وجود ندارد.**

بله کنایه،تعریضات و عبارات غیرصریحی وجود دارد.شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله مصلحتی می دیدند که تصریح نکردند.

ب) حدیث منزلت و ولایت و طیر؛ کنایات و رموز

مقصود از این عبارات غیرصریح را در جای دیگر از قول محمد بن سلیمان حاجب الحجاب بیان میکند: روایات معروفی که امامیه برای اثبات خلافت به آن به درستی استناد می کنند؛از قبیل حدیث منزلت و ولایت و طیر و امثال آن. ببینید این عبارت را:

> **قال فبتلك الأقوال المحجمة و الكنايات المحتملة و الرموز المشتبهة مثل حديث خصف النعل و منزلة هارون من موسى و من كنت مولاه و هذا يعسوب الدين و لا فتى إلا علي و أحب خلقك إليك ... و ما جرى هذا المجرى مما لا يفصل الأمر و يقطع العذر و يسكت الخصم[8]**
> **[9]**

او در این مقام صرفاً نقل کلام محمد بن سلیمان است لکن در مواقف دیگر به تأیید سخنان او می‌پردازد.

ج) لو کان هناک نصّ صریح لاحتج به

در جای دیگر بعد از نقل ماجرای غصب خلافت و احتجاج حضرت علی علیه السلام به خصوصیات شایسته خود برای خلافت می گوید:معلوم است که نصّی بر خلافت حضرت نبوده است وگرنه حضرت بدان استناد می جست.

قلت هذا الحديث يدل على بطلان ما يدعى من النص على أمير المؤمنين و غيره لأنه لو كان هناك نص صريح لاحتج به و لم يجر للنص ذكر [10]

در جایی دیگر می گوید: اگر چنین نصی وجود داشت چرا در مثل ماجرای سقیفه به آن اشاره نشد؟

و كل ذلك محمول عندنا على أنه طلب الأمر من جهة الفضل و القرابة و ليس بدال عندنا على وجود النص لأنه لو كان هناك نص لكان أقل كلفة و أسهل طريقا و أيسر لما يريد تناول أن يقول اي هؤلاء إن العهد لم يطل و إن رسول الله ص أمركم بطاعتي و استخلفني عليكم بعده و لم يقع منه ع بعد ما علمتموه و نص ينسخ ذلك و لا يرفعه فما الموجب لتركي و العدول عني[11]

د) تعجب از عدم سؤال از وصی

و چنان مسئله فقدان نص برای او روشن است که وقتی ماجرای وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل می کند و این که از حضرتش پرسیدند چه کسی شما را درون قبر بگذارد متعجبانه می پرسد چرا از وصی حضرتش نپرسیدند؟ آن که اهمیت بیشتری داشت!

قلنا فمن يدخلك قبرك اي رسول الله قال أهلي مع ملائكة كثيرة يرونكم و لا ترونهم

قلت العجب لهم كيف لم يقولوا له في تلك الساعة فمن يلي أمورنا بعدك لأن ولاية الأمر أهم من السؤال عن الدفن و عن كيفية الصلاة عليه و ما أعلم ما أقول في هذا المقام[12]

گام دوم: تأویل روایات تعیین امام

او بر این اساس،هر روایتی که دربرگیرنده تصریح به خلافت امیرالمومنین باشد توجیه و تاویل می کند.

الف) تأویل روایت خاصف النعل

در مقام نقل احتجاج ام سلمه علیه عایشه که جنابش به ماجرای خاصف النعل اشاره داشت[13] می گوید: نه؛ این عبارت صریح نیست حضرت فرمودند: اگر قرار بود کسی را خلیفه قرار دهم، علی شایسته بود نه این که او را خلیفه قرار دادم.

فإن قلت فهذا نص صريح في إمامة علي ع فما تصنع أنت و أصحابك المعتزلة به قلت كل

إنه ليس بنص كما ظننت لأنه ص لم يقل قد استخلفته و إنما قال لو قد استخلفت أحدا لاستخلفته[14]

ب) تأویل ظهور روایات

و وقتی علی علیه السلام معاویه را تخطئه می کند که چرا فریضه الهی را در حق حضرتش به جا نیاورده است، می گوید مقصود از این واجب،اطاعت علی علیه السلام است که شیعه می گوید از طریق نص به دست ما رسیده و ما می گوییم به خاطر اجماعی است که بعد از خلیفه سوم بر علی علیه السلام کردند.

ابن ابی الحدید می‌گوید: ظاهر کلام، معنایی است که شیعه اراده کرد اند. ما نیز قبول می‌کنیم، اما آن را به گونه ای توجیه می کنیم که با مبانی ما سازگار باشد و مدّعای شیعیان ثابت نشود.

قال و جحودا لما هو ألزم يعني فرض طاعة علي ع لأنه قد وعاها سمعه لا ريب في ذلك إما بالنص في أيام رسول الله ص كما تذكره الشيعة فقد كان معاوية حاضرا يوم الغدير لأنه حج معهم حجة الوداع و قد كان أيضا حاضرا يوم تبوك حين قال له بمحضر من الناس كافة أنت مني بمنزلة هارون من موسى.
و قد سمع غير ذلك و أما بالبيعة كما نذكره نحن فإنه قد اتصل به خبرها و تواتر عنده وقوعها فصار وقوعها عنده معلوما بالضرورة كعلمه بأن في الدنيا بلدا اسمها مصر و إن كان ما رآها.

و الظاهر من كلام أمير المؤمنين ع أنه يريد المعنى الأول و نحن نخرج على وجه لا يلزم منه ما تقوله الشيعة[15]

ج) تأویل وصایت امام

ابن ابی الحدید وصایت علی علیه السلام را می پذیرد و می گوید در این مسئله تردیدی نیست که حضرت وصی رسول خدا بوده اند ولی وصایت در امور مالی حضرت نه به معنای خلافت.

علی علیه‌السلام؛ وصیّ در امور مالی

و دعي بعد وفاة رسول الله ص بوصي رسول الله لوصايته إليه بما أراده و أصحابنا لا ينكرون ذلك و لكن يقولون إنما لم تكن وصية بالخلافة بل بكثير من المتجددات بعده أفضى بها إليه ع [16]

أما الوصية فلا ريب عندنا أن عليا ع كان وصي رسول الله ص و إن خالف في ذلك من هو منسوب

عندنا إلى العناد و لسنا نعني بالوصية النص و الخلافة و لكن أمورا أخرى لعلها إذا لمحت أشرف و أجل.و أما الوراثة فالإمامية يحملونها على ميراث المال و الخلافة و نحن نحملها على وراثة العلم.[17]

وجه انکار نصوص از سوی ابن ابی الحدید

اما سبب این همه اصرار او بر انکار نصوص چیست.

دفاع از صحابه- نفسی لا تسامحنی

در جایی به هنگام طرح سخنان خود با استادش ابوجعفر علوی نقیب بصره به استاد می گوید:وجدانم به من اجازه نمی دهد که صحابه را متهم به مخالفت با نص صریح رسول خدا کنم.پس از ابتدا نص را منکر می شوم تا گرفتار سوءظن به آنان نشوم.

فقلت إن نفسي لا تسامحني أن أنسب إلى الصحابة عصيان رسول الله ص و دفع النص [18]

در ادامه نیز هنگامی که ابوجعفر به رد سخن او می پردازد باز بر مبنای خود اصرار می ورزد و می گوید: اگر نصی وجود داشت چرا علی علیه السلام به جای استناد به نص، به بیان شایستگی های ذاتیش برای خلافت می پردازد در مقابل مخالفین؟

فقلت له لقد أحسنت فيما قلت إلا أن لفظه ع يدل على أنه لم يكن نص عليه أ لا تراه يقول و نحن الأعلون نسبا و الأشدون بالرسول نوطا فجعل الاحتجاج بالنسب و شدة القرب فلو كان عليه نص لقال عوض ذلك و أنا المنصوص على المخطوب باسمي.[19]

دعنی من التأویلات الباردة

همین استاد در مباحثه دیگری از وی خواستار شرح مبانی معتزله در زمینه خلافت رسول خدا می شود که او دوباره می گوید: نصی وجود ندارد جز روایات اختصاصی شما(یعنی روایات اهل بیت در کتب شیعه)و باقی روایات را تاویل می کنیم که با اعتراض شدید استاد مواجه می شود که اگر باب تاویل باز شود اصل لا اله الا الله و محمد رسول الله نیز سالم نخواهد بود و دیگر چه دینی و چه اسلامی!

> **فقلت له إنه لم يثبت النص عندنا بطريق يوجب العلم و ما تذكرونه أنتم صريحا فأنتم تنفردون بنقله و ما عدا ذلك من الأخبار التي نشاركك فيها فلها تأويلات معلومة.**
>
> **فقال لي و هو ضجر اي فلان لو فتحنا باب التأويلات لجاز أن يتناول قولنا لا إله إلا الله محمد رسول الله دعني من التأويلات البارده التي تعلم القلوب و النفوس أنها غير مراده و أن المتكلمين تكلفوها و تعسفوها فإنما أنا و أنت في الدار و لا ثالث لنا فيستحيي أحدنا من صاحبه أو يخافه.[20]**

ابیت الا میل الی المعتزله

ای وقتی نمی تواند اوج دلالت روایتی از خلیفه دوم بر خلافت علی علیه السلام را انکار کند می گوید این احادیث ذهن من را مایل می کند که اعتراف به وجود نص کنم اما رگ اعتزالی او مانع می شود و می گوید ولی چه کنیم که این حرف همان و نسبت دادن مخالفت صریح با رسول خدا به صحابه همان.(چه برهان محکمی!)

> **قلت سألت النقيب أبا جعفر يحيى بن محمد بن أبي زيد و قد قرأت عليه هذه الأخبار فقلت له ما أراها إلا تكاد تكون دالة على النص و لكني أستبعد أن يجتمع الصحابة على دفع نص رسول الله ص على شخص بعينه كما استبعدنا من الصحابة على رد نصه على الكعبة و شهر رمضان و غيرهما من معالم الدين فقال لي رحمه الله أبيت إلا ميلا إلى المعتزلة[21]**

گام سوم : امامت، به اختیار مردم

حال که نصی بر خلافت نداریم، چه باید کرد؟ ابن ابی الحدید بر این باور است که مسئله خلافت با اختیار مردم سامان می گیرد.

او در ذیل یکی از سخنان امیرالمومنین علیه السلام با توجه به اینکه حضرت در مقابل معاویه به بیعت عمومی مردم و اهل حلّ و عقد احتجاج میکنند، می گوید:

و اعلم أن هذا الفصل دال بصريحه على كون الاختيار طريقا إلى الإمامة كما يذكره أصحابنا المتكلمون لأنه احتج على معاوية ببيعة أهل الحل و العقد له و لم يراع في ذلك إجماع المسلمين كلهم [22]

می گوید این فصل به صراحت بر درستی مبنای ما معتزله دلالت می کند که امام با اختیار مردم نصب می شود.وا ابایی ندارد که در این زمینه مخالفت رسمی و صریح خود با امامیه را عیان کند.می گوید:

فأما الإمامية فتحمل هذا الكتاب منه ع على التقية و تقول إنه ما كان يمكنه ان يصرح لمعاوية في مكتوبه بباطن الحال و يقول له أنا منصوص علي من رسول الله ص و معهود إلى المسلمين أن أكون خليفة فيهم بل فصل فيكون في ذلك طعن على الأئمة المتقدمين و تفسد حاله مع الذين بايعوه من أهل المدينة و هذا القول من الإمامية دعوى ولو عضدها دليل لوجب أن يقال بها و يصار إليها و لكن لا دليل لهم على ما يذهبون إليه من الأصول التي تسوقهم إلى حمل هذا الكلام على التقية.[23]

امامیه که به این عبارات می رسند آن ها را حمل بر تقیه می کنند ولی شاهدی برای چنین حملی وجود ندارد.

گام چهارم: بررسی شرایط امام

حال شرایط امام چیست؟وا ابتدا از زاویه دید ِفرَق مختلف می گوید:

قرشی بودن

و قد اختلف الناس في اشتراط النسب في الإمامة فقال قوم من قدماء أصحابنا إن النسب ليس بشرط فيها أصلا و إنها تصلح في القرشي و غير القرشي إذا كان فاضلا مستجمعا للشرائط المعتبرة و اجتمعت الكلمة عليه و هو قول الخوارج.

و قال أكثر أصحابنا و أكثر الناس إن النسب شرط فيها و إنها لا تصلح إلا في العرب خاصة و من العرب في قريش خاصة و قال أكثر أصحابنا معنى قول النبي ص الأئمة من قريش أن القرشية شرط إذا وجد في قريش من يصلح

للإمامة فإن لم يكن فيها من يصلح فليست القرشية شرطا فيها.[24]

بر این اساس،بسیاری از اصحاب وی معتقدند که ابتدا باید به سراغ امامی از قبیله قریش رفت اما اگر شرایط امامت در این قبیله نبود باقی قبایل نیز می توانند گزینه ای باشند برای تصدی خلافت و امامت جامعه.

امام؛ شخص یا شخصیّت؟

این نظریه کجا و نظریه امامیه که تمام ائمه را به خصوصیت شخصی می شناسد و امامت را جز در این خانه عصمت جستجو نمی کند.البته عبارت حضرت در این خطبه که می فرمایند ان الائمه من قریش کار را بر ابن ابی الحدید سخت می کند لذاست که می گوید:

فإن قلت إنك شرحت هذا الكتاب على قواعد المعتزلة و أصولهم فما قولك في هذا الكلام و هو تصريح بأن الإمامة لا تصلح من قريش إلا في بني هاشم خاصة و ليس ذلك بمذهب للمعتزلة لا متقدميهم و لا متأخريهم.
قلت هذا الموضع مشكل و لي فيه نظر و إن صح أن عليا ع قاله قلت كما قال لأنه ثبت عندي أن النبي ص قال إنه مع الحق و أن الحق يدور معه حيثما دار.
و يمكن أن يتأول و يطبق على مذهب المعتزلة فيحمل على أن المراد به كمال الإمامة كما حمل قوله ص لا صلاة لجار المسجد إلا في المسجد.
على نفي الكمال لا على نفي الصحة[25]

می گوید اگر کسی بگوید تو که همه جا کتاب را بر قواعد معتزله تطبیق کردی (دقت کنید که این اعترافی است صریح بر این که مبنایش و کلامش کلام امامیه نیست) اینجا راچه می‌گویی و چطور می‌خواهی حل کنی؟این که با مبانی معتزله درگیراست. او در ابتدا می گوید اگر این کلام حقیقتاً از حضرت باشد می پذیریم ولی در نهایت باز هم تأویل ِمعتزلیش گل می کند و می گوید ممکن است مراد حضرت این باشد که کمال امامت و نه اصل آن در قریش است.امامت کامل از آن قرشیان است.

این مدعا در صفحات دیگری از کتاب تکرار شده است.[26]

گام پنجم: امام و خلافت خلفا

چه کسی شایسته خلافت است؟ او می گوید:بواز معتزله بر این است که علی علیه السلام شایسته ترین بود برای خلافت.ولی خود او مصلحت جامعه را در این دید که با خلفا بیعت کند.

مصلحت اندیشی امام

ترک حقه لما علمه من المصلحه

هنگامی که علی علیه السلام بعد از رسیدن خلافت به او می گوید:حق اکنون به اهل آن برگشته است،ابن ابی الحدید آن را چنین توجیه می کند که از لحاظ شایستگی ها خلافت حق حضرت بود ولی او خود از حقش گذشت:

> **ثم ذكر ع أن الحق رجع الآن إلى أهله و هذا يقتضي أن يكون فيما قبل في غير أهله و نحن نتأول ذلك على غير ما تذكره الإمامية و نقول إنه ع كان أولى بالأمر و أحق ال على وجه النص بل على وجه الأفضلية فإنه أفضل البشر بعد رسول الله ص و أحق بالخلافة من جميع المسلمين لكنه ترك حقه لما علمه من المصلحة و ما تفرس فيه هو و المسلمون من اضطراب الإسلام و انتشار الكلمة لحسد العرب له و ضغنهم عليه[27]**

صحت خلافت خلفا

حال که او از حق خود گذشته است،پس امامت خلفا هم درست است چرا که علی علیه السلام آن را تایید نموده است.پس علی شایسته ترین بود ولی در عین حال امامت خلفای سه گانه نیز صحیح است:

> **و هذا ال ينافي مذهب أصحابنا البغداديين في صحة إمامة المفضول لأنه ما قال إن إمامة غير الأقوى فاسدة و لكنه قال إن الأقوى أحق و أصحابنا ال ينكرون أنه ع أحق ممن تقدمه بالإمامة مع قولهم بصحة إمامة المتقدمين لأنه ال منافاة بين كونه أحق و بين صحة إمامة غيره.[28]**

علی علیه السلام خلافت خلفا را بعد از امتناع اولیه به رسمیت شناخت.مردم آن زمان نیز به خاطر مصلحتی که می دیدند از علی علیه السلام رویگردان شدند، اما چرا کاسه داغ تر از آش شویم؟ ما هم به خلافت آنان تن می دهیم. اگر علی علیه السلام شمشیر کشیده بود و با آنان جنگیده بود ما نیز چون شیعه بودیم ولی چه کنیم که حضرتش چنین نکرد.اگر به امتناع از بیعتش ادامه داده بود قائل به صحت امامت دیگران نبودیم.

> **أما الذي استقر عليه رأي المعتزلة بعد اختلاف كثير بين قدمائهم في التفضيل و غيره أن عليا ع أفضل الجماعة و أنهم تركوا الأفضل لمصلحة رأوها و أنه لم يكن هناك نص يقطع العذر و إنما كانت إشارة و إيماء ال يتضمن شيء منها صريح النص و إن عليا ع نازع ثم بايع و جمح ثم استجاب و لو أقام على**

الامتناع لم نقل بصحة البيعة و لا بلزومها و لو جرد السيف كما جرده في آخر الأمر لقلنا بفسق كل من خالفه على الإطلاق كائنا من كان و لكنه رضي بالبيعة أخيرا و دخل في الطاعة.

و در ی ک کلام خلافت حقّ‌اّ بود ک ه برای خودش نگاه دارد ای ب ه دیگری بدهد حال ب ه دیگری اعطا کرده است باید تابع باشیم.

و بالجملة أصحابنا يقولون إن الأمر كان له و كان هو المستحق و المتعين فإن شاء أخذه لنفسه و إن شاء والاه غيره فلما رأيناه قد وافق على والية غيره اتبعناه و رضينا بما رضي[29]

این ادبیات در یک فاصله نجومی قرار دارد با ادبیات یک شیعه که جوهره فکریش صحت خلافت علی علیه السلام است به نصّ رسول خدا و غصب خلافت او از جانب دیگران و این که بیعت حضرت بر اساس تقیه بوده و به خاطر حفظ مصلحت جامعه اسلامی.[30]

تأویل شقشقه های امام

هنگامی که از ابن ابی الحدید بپرسید پس این گله های متعدد حضرتش از مجاری سقیفه چیست و چرا حضرت از همان ابتدا با مخالفین بیعت نکرد؟

پاسخ می دهد که گله حضرت به این خاطر نیست که چرا حق او را خوردند،از این است که چرا در سقیفه منتظر حضور ایشان نشدند که بین او و دیگران بر سر گزینه خلافت توافق حاصل شود خواه علی علیه السلام باشد خواه ابوبکر؟! به همین خاطر بود که از ابتدا بیعت نکرد.زمان گذشت و دل حضرت نرم شد و با خلیفه بیعت کرد.

فهو ع كان يريد أن يؤخر عقد البيعة إلى أن يحضر و يستشار و يقع الوفاق بينه و بينهم على أن يكون العقد لواحد من المسلمين بموجبه إما له أو لأبي بكر أو لغيرهما و لم يكن ليليق أن يبرم الأمر و هو غير حاضر له مع جلالته في الإسلام و عظيم أثره و ما ورد في حقه من وجوب موالاته و الرجوع إلى قوله و فعله فهذا هو الذي كان ينقم ع و منه كان يتألم و يطيل الشكوى و كان ذلك في موضعه و ما أنكر إلا منكرا فأما النص فإنه لم يذكره ع و لا احتج به و لما طال الزمان صفح عن ذلك الاستبداد الذي وقع منهم و حضر عندهم فبايعهم و زال ما كان في نفسه.[31]

نسبت خطا به شیعه در تحلیل سقیفه

دز جای دیگر داستان را از این فراتر می برد.می گوید شیعه در تحلیل مسئله سقیفه خطا کاردن.درست است که در ابتدا علی علیه السلام از بیعت ممانعت کرد چون تصور می کرد که بیعت با ابوبکر بدون در نظر گرفتن مصالح بوده است اما به مرور زمان هنگامی که با واقعیت های جامعه مواجه شد دید که مسلمانان به خاطر خون هایی که ریخته است تا چه اندازه از او روی گردانند.این جا بود که به مصلحت بیعت با ابوبکر پی برد و با او بیعت کرد.

> **و كل هذا إذا تأملنه المنصف علم أن الشيعة أصابت في أمر و أخطأت في أمر أما الأمر الذي أصابت فيه فقولها إنه امتنع و تلكأ و أراد الأمر لنفسه و أما الأمر الذي أخطأت فيه فقولها إنه كان منصوصا عليه نصا جليا بالخلافة تعلمه الصحابة كلها أو أكثرها و أن ذلك النص خولف طلبا للرئاسة الدنيوية و إيثارا للعاجلة و أن حال المخالفين للنص لا تعدو أحد أمرين إما الكفر أو الفسق فإن قرائن الأحوال و أماراتها لا تدل على ذلك و إنما تدل و تشهد بخلافه و هذا يقتضي أن أمير المؤمنين ع كان في مبدإ الأمر يظن أن العقد لغيره كان عن غير نظر في المصلحة و أنه لم يقصد به إلا صرف الأمر عنه و الاستئثار عليه فظهر منه ما ظهر من الامتناع و القعود في بيته إلى أن صح عنده و ثبت في نفسه أنهم أصابوا فيما فعلوه و أنهم لم يميلوا إلى هوى و لا أرادوا الدنيا و إنما فعلوا الأصلح في ظنونهم لأنه رأى من بغض الناس له و انحرافهم عنه و ميلهم عليه و ثوران الأحقاد التي كانت في أنفسهم و احتدام النيران التي كانت في قلوبهم و تذكروا التراث التي وتراهم فيما قبل بها و الدماء التي سفكها منهم و أراقها.** **[32]**

جالب است که ابن ابی الحدید این نظریه را نظریه اعتدالی در مسئله می داند.

> **و هذا المذهب هو أقصد المذاهب و أصحها و إليه يذهب أصحابنا المتأخرون من البغداديين و به يقول.[33]**

داستان به این جا ختم نمی شود.او ماجرا را چنان ادامه می دهد که جای هیچ شبهه ای در مذهب او نماند.

وا می گوید:صحت ادعای ما هنگامی مشخص شد که علی علیه السلام بعد از 25 سال به خلافت رسید.تمامی کینه هایی که باید در این مدت به فراموشی سپرده می شد به یک باره زنده شد و فتنه های متعددی بر سر راه حضرت شد.حال اگر می خواست در همان ابتدا زمام کار را به دست بگیرد چه بر سر میراث نبوی می آمد.

> **و اعلم أن حال علي ع في هذا المعنى أشهر من أن يحتاج في الدلالة عليها إلى الإسهاب و الإطناب فقد رأيت انتقاض العرب عليه من أقطارها حين بويع بالخلافة بعد وفاة رسول الله ص بخمس و عشرين سنة و في دون هذه المدة تنسى الأحقاد و تموت التراث و تبرد الأكباد الحاميّة و تسلو القلوب الواجدة و يعدم قرن من الناس و يوجد قرن و لا يبقى من أرباب تلك الشحناء و البغضاء إلا الأقل فكانت حاله بعد هذه المدة الطويلة مع قريش كأنها حاله لو أفضت الخلافة إليه يوم وفاة ابن عمه ص من إظهار ما في النفوس و هيجان ما في القلوب حتى أن الأخلاف من قريش و الأحداث و الفتيان الذين لم يشهدوا وقائعه و فتكاته في أسلافهم و آبائهم فعلوا به ما لو كانت الأسلاف أحياء لقصرت عن فعله و تقاعست عن بلوغ شأوه فكيف كانت تكون حاله لو جلس على منبر الخلافة و سيفه بعد يقطر دما من مهج العرب لا سيما قريش الذين بهم كان ينبغي لو دهمه خطب أن يعتضد و عليهم كان يجب أن يعتمد إذن كانت تدرس أعلام الملة و تنعفي رسوم الشريعة و تعود الجاهليّة الجهلاء على حالها و يفسد ما أصلحه رسول الله ص في ثلاث و عشرين سنة في شهر واحد**

الهام الهی؛ مانع خلافت علی علیه‌السلام!

توجه شما را جلب می کنم به جمله طلایی ایشان:

> **فكان من عناية الله تعالى بهذا الدين أن ألهم الصحابة ما فعلوه و الله متم نوره ... و لو كره المشركون[34]**

می گوید خداوند از سر اهتمام و عنایتش به امر دین،به صحابه چنین الهام کرد که خلافت را به علی علیه السلام نسپرند.

ملخّص الکلام

در یک کلام:

دیدگاه او در زمینه خلافت علی علیه السلام این است که ما نصّ صریحی بر خلافت حضرت نداریم و هر آن چه هست عباراتی است مبهم و ناارسا.(از این قبیل است حدیث غدیر و منزلت و ...)

اما در مقام ویژگی های فردی،شایسته ترین گزینه خلافت ایشان بود.ولی خود او با توجه به رویکرد واقع بینانه ای که به خارج داشت،متوجه شد که خلافت او برای جامعه چه هزینه های سنگینی می تواند داشته باشد این بود که خود محترمانه حاکمیت جامعه را به دیگران واگذار کرد و خود تابع آن ها شد.

---

[1] بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله [الواحد العدل] الحمد لله الذي تفرد بالكمال فكل كامل سواه منقوص و استوعب عموم المحامد و الممادح فكل ذي عموم عداه مخصوص الذي وزع منفسات نعمه بين من يشاء من خلقه و اقتضت حكمته أن نافس الحاذق في حذقه فاحتسب به عليه من رزقه و زوى الدنيا عن الفضلاء فلم يأخذها الشريف بشرفه و لا السابق بسبقه و قدم المفضول على الأفضل لمصلحة اقتضاها التكليف و اختص الأفضل من جلائل المآثر و نفائس المفاخر بما يعظم عن التشبيه و يجل عن التكييف(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج1 ؛ ص3)

[2] برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به کتاب فرق و مذاهب کلامی،ربانی گلپایگانی،ص 261-282

[3] و اختلفوا في التفضيل فقال قدماء البصريين كأبي عثمان عمرو بن عبيد و أبي إسحاق إبراهيم بن سيار النظام و أبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ و أبي معن ثمامة بن أشرس و أبي محمد هشام بن عمرو الفوطي و أبي يعقوب يوسف بن عبد الله الشحام و جماعة غيرهم إن أبا بكر أفضل من علي ع و هؤلاء يجعلون ترتيب الأربعة في الفضل كترتيبهم في الخلافة.(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج1 ؛ ص 7)

[4] و قال البغداديون قاطبة قدماؤهم و متأخروهم كأبي سهل بشر بن المعتمر و أبي موسى عيسى بن صبيح و أبي عبد الله جعفر بن مبشر و أبي جعفر الإسكافي و أبي الحسين الخياط و أبي القاسم عبد الله بن محمود البلخي و تلامذته إن علي ع أفضل من أبي بكر(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج1 ؛ ص7)

[5] و ذهب كثير من الشيوخ رحمهم الله إلى التوقف فيهما و هو قول أبي حذيفة واصل بن عطاء و أبي الهذيل محمد بن الهذيل العلاف من المتقدمين و هما و إن ذهبا إلى التوقف بينه و بين أبي بكر و عمر قاطعان على تفضيله على عثمان.(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج1 ؛ ص8)

[6] فقال قلت أبياتا وهي:

أصبح ديني الذي أدين به * ولست منه الغداة معتذرا

حب علي بعد النبي والـ * أشتم صديقا والـ عمرا

ثم ابن عفان في الجنان مع الـ * أبرار ذاك القتيل مصطبرا

ألا والـ أشتم الزبير والـ * طلحة إن قال قائل غدرا

وعائش الأم لست أشتمها * من يفتريها فنحن منه برا

وهذا المذهب ثاني مراتب الشيعة وفيه تفضيل علي على الصحابة.

وقد قال جماعة من السلف والدارقطني: من فضل عليا على عثمان فقد أزرى بالمهاجرين والأنصار - يعني في اجتهادهم ثلاثة أيام ثم اتفقوا على عثمان وتقديمه على علي بعد مقتل عمر - **وبعد ذلك ست عشرة مرتبة في التشيع**، على ما ذكره صاحب كتاب البلاغ الأكبر، والناموس الأعظم، وهو كتاب **ينتهي به إلى أكفر الكفر.**(البداية والنهاية ط إحياء التراث، ج 10، ص 303)

[7] همان ،ج 2،ص 59

[8] همان ،ج 9،ص 27- 28 البته اين عبارت ازيكى از اندیشمندان سنى است كه ابن ابى الحديد صرفاً نقل مى كند بدون آن كه در كند؛ گرچه در جاهاى ديگر به تأييد آن ها پرداخته است.

[9] در جاى ديگرى مى گويد: ثم قال لي فما يقول أصحابكم فيهما قلت أما الذي استقر عليه رأي المعتزلة بعد اختلاف كثير بين قدمائهم في التفضيل و غيره أن عليا ع أفضل الجماعة و أنهم تركوا الأفضل لمصلحة رأوها و أنه لم يكن هناك نص قاطع العذر و إنما كانت إشارة و إيماء ال يتضمن شيء منها صريح النص(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج10 ؛ ص226)

الجواب أما على مذهبنا فإنه لم يكن ع منصوصا عليه و إنما كان يدعيها بالأفضلية و القرابة و السابقة و الجهاد و نحو ذلك من الخصائص(ای شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج10 ؛ ص255)

[10] همان ج 6 ص 12

[11].همان ، ج 11، ص 111

[12] همان،ج 13،ص 30

[13] و أذكر أيضا كنت أنا و أنت مع رسول الله ص في سفر له و كان علي يتعاهد نعلي رسول الله ص فيخصفها و يتعاهد أثوابه فيغسلها فنقبت له نعل فأخذها يوما ئذ يخصفها و قعد في ظل سمرة و جاء أبوك و معه عمر فاستأذنا عليه فقمنا إلى الحجاب و دخلا يحادثانه فيما أراد ثم قاما فقالا له إنا لا ندري قدر ما تصحبنا فلو أعلمتنا من يستخلف علينا ليكون لنا بعدك فزعا فقال له أما إني قد أرى مكانه و لو فعلتما لتفرقتم عنه كما تفرقت بنو إسرائيل عن هارون بن عمران فسكتا ثم خرجا فلما خرجنا إلى رسول الله ص قلت له و كنت أجرأ عليه منا من كنت أي رسول الله مستخلفا عليهم فقال خاصف النعل فنظرنا فلم نر أحدا إلا عليا فقلت أي رسول الله ما أرى إلا عليا فقال هو ذاك فقالت عائشة نعم أذكر ذلك فقالت فأي خروج تخرجين بعد هذا فقالت إنما أخرج للإصلاح بين الناس و أرجو فيه الأجر إن شاء الله فقالت أنت و رأيك فانصرفت عائشة عنها و كتبت أم سلمة بما قالت و قيل لها إلى علي ع(شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج6 ؛ ص218)

[14] شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج6 ؛ ص218

[15] همان،ج 18ص 24

او در ادامه به توجیه خود اشاره می کند:

فنقول لنفرض أن النبي ص ما نص عليه بالخلافة بعده أ ليس يعلم معاوية و غيره من الصحابة أنه ولی

قال له في ألف مقام أنا حرب لمن حاربت و سلم لمن سالمت.

و نحو ذلك من قوله اللهم عاد من عاداه و وال من والاه.

و قوله حربك حربي و سلمك سلمي.

و قوله أنت مع الحق و الحق معك.

و قوله اذه منی و أنا منه.

و قوله اذه أخی.

و قوله یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله.

و قوله اللهم ائتنی بأحب خلقک إلیک.

و قوله إنه ولی کل مؤمن [و مؤمنة[15]] بعدی.

و قوله فی کلام قاله خاصف النعل.

و قوله ال یحبه إل مؤمن و ال یبغضه إل منافق.

و قوله إن الجنة لتشتاق إلی أربعة و جعله أولهم.

و قوله لعمار تقتلک الفئة الباغیة.

و قوله ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدی.

إلی غیر ذلک مما یطول تعداده جدا و یحتاج إلی کتاب مفرد یوضع له أفما کان ینبغی لمعاویة أن یفکر فی هذا و یتأمله و یخشی الله و یتقیه فلعله ع إلی هذا أشار بقوله و جحدا لما وه أألزم لک من حمک و دمک مما قد وعاه سمعک و ملئ به صدرک(شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ؛ ج18 ؛ ص24-۲۵)

[16] همان،ج 1،ص13

[17] همان،ج 1،ص 139-140

[18] همان،ج 9 ،ص 248

[19] همان ص 250

[20] همان،ج 10 ص 227

[21] همان،ج 12،ص 82

[22]شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ؛ ج14 ؛ ص36

[23] همان،ص 36-37

[24] همان، ج9، ص: 87

[25] همان ج 9 ص 87

[26] در ج 9ص 329 با استناد به کلامی از علی علیه السلام می گوید: و هذا الكلام تصريح بصحة مذهب أصحابنا في أن الاختيار طريق إلى الإمامة و مبطل لما تقوله الإمامية من دعوى النص عليه و من قولهم لا طريق إلى الإمامة سوى النص أو المعجز.

همین طور مراجعه کنید به ج 17 ص 163

[27] همان،ج1،ص140

[28] همان،ج9،ص328

[29] همان،ج 10،ص 226-227

[30] درجای دیگر می گوید:و الجواب أما على مذهبنا فإنه لم يكن ع منصوصا عليه و إنما كان يدعيها بالأفضلية و القرابة و السابقة و الجهاد و نحو ذلك من الخصائص فلما وقعت بيعة أبي بكر رأى هو علي ع أن الأصلح للإسلام ترك النزاع و أنه يخاف من النزاع حدوث فتنة تحل معاقد الملة و تزعزع أركانها فحضر و بايع طوعا و وجب علينا بعد مبايعته و رضاه أن نرضى بمن رضي هو ع و نطيع من أطاعه لأنه القدوة و أفضل من تركه ص بعده.و أما الإمامية فلهم عن ذلك جواب آخر معروف من قواعدهم.(همان، ج 10ص 255)

[31] همان،ج 10،ص 270

[32] همان،ج11،ص 112

[33] همان،ج11،ص114

[34] همان،ج11،ص114

بازبینی #1
ایجاد شده 28 نوامبر 2023 17:33:25 توسط Admin
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 15:33:28 توسط Admin